

جلسه مناظره با حضور:

۱ دکتر سید صادق حقیقت

۲ حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار

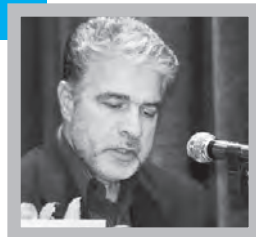
«تمدن و سیاست»^۱

ظرفیت سنجی سیاست برای ایجاد تمدن نوین اسلامی

۱. جلسه مناظره در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۵۲
مؤسسه آموزشی پژوهشی مطالعات تمدن اسلامی (اکاشان).



۲



۱

اشاره:

امامی^۲: نشستنی که با عنوان «تمدن و سیاست» در خدمت دوستان هستیم به همت مؤسسه مطالعات تمدن اسلامی و با حضور اساتید محترم دکتر حقیقت^۱ و دکتر رهدار^۲ شکل گرفته است. قصد این بود که دیدگاه‌های مختلفی در این حوزه طرح شود و دوستان با نگرش‌های گوناگون آشنا شوند. این موضوع موضوعی نبود که تفننی به آن بپردازیم، بلکه مسئله روزانقلاب اسلامی و جهان اسلام است. دوستان می‌دانند که جهان اسلام در مرحله یک زایش تمدنی قرار گرفته است و به تعبیر مقام معظم رهبری، این پیچ تاریخی که ایشان فرمود به زعم بنده، همان مرحله‌ای است که فرهنگ اسلامی و جریان‌های اسلامی، رو به ساخت اجتماع و جامعه‌پردازی دارند، حرکت می‌کنند. اتفاقاتی که در منطقه افتاده و بیشتر از فضای پس از انقلاب اسلامی تأثیر پذیرفته است و مسائلی را در ذهن اندیشمندان و متفکران ایجاد می‌کند که ما برای یک تمدن اسلامی بینافرهنگی، چه ظرفیت‌هایی داریم. در این جلسه به ویژه درباره ظرفیت سیاست برای ایجاد تمدن اسلامی سخن خواهیم گفت. یک تمدنی که قرار است با عنوان تمدن اسلامی محقق شود، ظرفیت سیاست در این حوزه چیست؟ به چه میزان سیاست می‌تواند در این حوزه اثرگذار باشد؟ اینکه چه باید بکنیم بحثی است که ان شاء الله مورد گفت‌وگو قرار می‌گیرد. همچنین بررسی ظرفیت حوزه سیاست در این خیزش تمدنی نیز مهم است.

حقیقت: پیش از هر چیز باید تعریف خود از تمدن و ارتباط تمدن با فرهنگ را مشخص کنیم. تعریف تمدن: تمدن از ریشه مدَن به معنای شهر است و از نظر لغوی به معنای شهرنشینی و اتخاذ شیوه شهری است. اما معنای اصطلاحی تمدن عبارت است از سبک زندگی مجموعه‌ای

تمدن بیشتر به حوائج مادی انسان‌ها اشاره دارد. هرچند اشاره کردیم که در خود تمدن از هر دو جنبه وجود دارد. تفاوت دوم اینکه تمدن بیشتر جنبه اجتماعی دارد و فرهنگ بیشتر جنبه فردی. به طور کلی می‌توان گفت که فرهنگ می‌تواند بیشتر جنبه فردی داشته باشد، ولی تمدن حتماً جنبه اجتماعی دارد. بین فرهنگ و تمدن از نظر مفهومی رابطه عام و خاص من وجه است. یعنی برخی از فرهنگ‌ها تمدنانه هستند و بالعکس برخی از تمدن‌ها فرهنگی، ولی برخی از فرهنگ‌ها تمدنانه نیستند و برخی از تمدن‌ها نیز فرهنگی نیستند. بنابراین می‌توان تصور کرد که تمدنی وجود داشته باشد که روابط انسان‌ها در آن مبتنی بر فرهنگ نباشد و از طرف دیگر می‌توان تصور کرد که فرهنگی در جامعه‌ای وجود داشته باشد، ولی تبدیل به تمدن نشده باشد، بنابراین بین این دو مفهوم، [نسبت] عموم و خصوص من وجه وجود دارد.

پیش شرط داشتن تمدن سازی:

تمدن سازی پیش شرط و زمینه دارد. این یکی [از] مفروضات ادعای بنده است که اگر ما به دنبال تمدن سازی هستیم و یا از تمدن سازی و جمهوری اسلامی ایران سخن می‌گوییم، باید بدانیم که هر تمدنی پیش شرط‌هایی دارد و برای تحقق، نیاز به زمینه‌هایی دارد. این به عنوان یک مفروض است.

اصالت انسانیت در تمدن:

مفروض دیگر این است که در تمدن‌ها واحد اصلی انسان است و ماشین، ابزارآلات و فناوری نیست؛ بنابراین بار اصلی تمدن بر دوش انسان‌هاست. البته این انسان دستاوردهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دارد، اما انسانیت انسان، محوریت دارد و بنابراین ابزارهایی که

از انسان‌ها که در یک دوره تاریخی در یک منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنند و اهداف مشترک و دستاوردهای بالایی دارند. این دستاوردها اعم است از دستاوردهای مادی و معنوی. یعنی شیوه انسان متمدن هم در حوزه فناوری و علم و دانش است و هم در حوزه روابط اجتماعی. تمدن در معنای اصطلاحی خود چهار عنصر دارد: ۱. بالندگی اقتصادی؛ ۲. سازمان سیاسی؛ ۳. سنن اخلاقی؛ ۴. معرفت و بسط هنر. به تعبیر مارسل موس، تمدن مجموعه‌ای است به اندازه کافی بزرگ از پدیده‌های شهرنشینی، به اندازه کافی متنوع و به اندازه کافی با اهمیت از نظر کمی و کیفی که بین چند جامعه مشترک است. بنابراین وقتی ما از تمدن سخن می‌گوییم، از جمع چند جامعه سخن گفته‌ایم. بحث بر سر یک جامعه یا یک حکومت نیست. تمدن، واحدی بزرگ‌تر از حکومت است. به تعبیر ساموئل هانتینگتون، تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگ و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است. یکی از تمدن‌شناسان اسلامی، ابن خلدون است که تمدن را اجتماعی شدن انسان تعریف می‌کند.

تفاوت فرهنگ و تمدن:

تفاوت فرهنگ با تمدن در این است که فرهنگ به مجموعه‌ای از قواعد ناشناخته و چیزهایی که به عنوان امور طبیعی گرفته می‌شوند و در واقع به مسائل غیرعلمی بستگی دارند. و یا به تعبیر اسلامی ندوشن، تمدن بیشتر جنبه علمی و عینی دارد، و فرهنگ بیشتر جنبه ذهنی و معنوی. طبق همین تعریف است که استاد شهید مطهری تمدن را نمود و فرهنگ را بود دانسته‌اند و فرموده‌اند که تمدن نمود فرهنگ است؛ یعنی جنبه‌های ظاهری فرهنگ است. بنابراین فرهنگ بیشتر به جنبه‌های روابط انسان‌ها و

در حوزه فناوری برای انسان ساخته می‌شود، اهمیت درجه دوم دارد. بنابراین هرچند اقتصاد اهمیت دارد، هرچند فناوری اهمیت دارد، اما انسانیت انسان و فرهنگ اهمیت بیشتری دارد. این دیدگاه، دیدگاه اسلامی است. از دیدگاه اسلامی اگر به تمدن نگاه بکنیم در درجه اول باید به فرهنگ و جنبه‌های نرم‌افزاری نگاه کنیم و در درجه دوم به جنبه‌های سخت‌افزاری. اگر ما از تمدن اسلامی سخن می‌گوییم به مجموعه این شرایط نظر داریم. اگر به دنبال تمدن اسلامی هستیم به دنبال جمع جوامعی هستیم که بالندگی اقتصادی داشته باشد، توسعه‌محور باشد، در فناوری حرف اول را بزند و مهم‌تر از همه اینها، اینکه انسان به انسانیت خودش پی ببرد و انسانیت انسان شکوفا شود. بدون شک دین در اینجا نقش مهمی ایفا می‌کند.

نسبت دین و تمدن:

هر تمدنی با دین ارتباط دارد و تمدن اسلامی هم به‌ویژه با دین اسلام ارتباط دارد. بنابراین فرهنگ و دین دو جایگاه اصلی در تمدن اسلامی دارند.

اسلام‌های سه‌گانه:

برای اینکه مشخص شود ما به دنبال چه هستیم، بین «اسلام یک»، «اسلام دو» و «اسلام سه» تمایز قائل می‌شویم تا ببینیم تمدن‌سازی‌ای که از آن صحبت می‌کنیم در حوزه کدام یک، اتفاق می‌افتد؟

مقصود از اسلامی یک، متون مقدس است؛ یعنی قرآن و سخنان گهربار معصومان (ع). مقصود از اسلام دو، قرائت‌هایی است که از اسلام یک وجود دارد؛ مثلاً قرائت‌هایی که در حوزه فلسفه سیاسی اسلام، قرائت‌هایی که در حوزه فقه سیاسی و قرائت‌های مختلف دیگری که در حوزه اندیشه اسلامی وجود دارد. مقصود از اسلام سه، عمل مسلمانان و متدینان است. به‌طور مثال

اسلام سه، امروزه در بخشی از کره خاکی در ایران اسلامی تحقق پیدا کرده و در بخشی از کره خاکی در قالب کشورهای اسلامی دیگر تحقق پیدا کرده است. بنابراین عملکرد مسلمانان در زمان و مکان خاص، اسلام سه است.

مفروض بودن ظرفیت تمدن‌سازی اسلام یک:

در اینکه اسلام یک، یعنی قرآن و سنت. یعنی سنت پیامبر (ص) و معصومان (ع). توانایی و ظرفیت داشتن تمدن را دارد، شکی وجود ندارد. یعنی مفروض بنده در این صحبت این است که قرآن و روایات معصومان (ع) ظرفیت تمدن‌سازی دارد و بنابراین از این بحث می‌گذریم. کمتر کسی ممکن است به اسلام اعتقاد کامل داشته باشد، ولی ادعا کند که اسلام با تمدن‌سازی ارتباط ندارد و اسلام ظرفیت تمدن‌سازی ندارد. بنابراین این بحث را در حوزه اسلام یک کنار می‌گذاریم.

لزوم گفت‌وگو درباره ظرفیت تمدن‌سازی اسلام دو:

در حوزه اسلام دو، اینکه کدام یک از قرائت‌های از اسلام یک، توانایی تئوریک و نظری تمدن‌سازی دارد باید صحبت کرد.

ضرورت بحث درباره ظرفیت تمدن‌سازی اسلام سه:

اما مهم این است که نقطه ثقل بحث ما در این جلسه، تمدن‌سازی در حوزه اسلام سه است. به این معنا که در قرن بیست و یکم مسلمانان جهان و به‌ویژه مسلمانان در جمهوری اسلامی ایران از چه ظرفیت بالقوه‌ای برای تمدن‌سازی برخوردار هستند و موضوع بحث ما این است که سیاست در این بین چه نقشی ایفا می‌کند؟ به نظر بنده ثقل بحث ما اسلام سه است. یعنی آن چیزی که به‌عنوان عمل مسلمانان در جمهوری اسلامی

ایران و در جهان در بین مسلمان‌ها تحقق پیدا کرده چه ظرفیت‌هایی برای تمدن‌سازی دارند و به شکل خاص جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی ایران چه کمکی به تمدن‌سازی کرده است؟

بازگشت دین به جوامع غربی در دوره پساکولاریسم:

مفروض دیگر بنده این است که دین در دهه‌های اخیر در کشورهای غربی به صحنه اجتماع بازگشته و به تعبیر هابرماس وارد عصری به نام عصر پساکولاریسم شده‌ایم. اگر سکولاریسم به معنی جدایی دین از سیاست یا به معنای جدایی نهاد دین از نهاد سیاست بود، امروزه در جوامع سکولار غربی دین به حوزه اجتماعی بازگشته و بنابراین حتی متفکرانی مانند هابرماس اعتقاد دارند که با حفظ سکولاریسم غربی دین نقش مهمی در جوامع غربی ایفا می‌کند. ما که ناقد سکولاریسم هستیم و به ارتباط دین و سیاست اعتقاد داریم، معتقدیم که دین نقشی بیش از آن چیزی که هابرماس گفته در جوامع ایفا می‌کند و بنابراین دین نقش بسیار مهمی دارد. به تعبیر مالک‌بن‌نبی، سه عامل مهم در تمدن‌سازی عبارت است از زمان، مکان و دین؛ اینکه ما در کدام زمان هستیم، اینکه در کدام مکان هستیم و اینکه کدام دین را انتخاب کرده‌ایم. بحث ما در اینجا دین اسلام است. پس تمدن اسلامی که از آن سخن می‌گوییم، مبتنی بروحی و حکمت است.

جایگاه فقه سیاسی در تمدن‌سازی:

یکی از شاخه‌های دانش اسلامی که با بحث حاضر پیوند می‌خورد فقه است. آن چیزی که به بحث ما در این جلسه مربوط می‌شود، فقه سیاسی است. یکی از تفاوت‌های سکولارها و غیرسکولارها این است که سکولارها اعتقادی به فقه سیاسی ندارند و فقه سیاسی را معتبر نمی‌دانند، ولی بنده که بر اساس نظریه همرویی، جایگاهی برای فقه سیاسی قائل هستم، معتقد به تعامل فقه سیاسی و فلسفه سیاسی هستم و آن را در قالب نظریه همرویی ارائه کرده‌ام و بنابراین جایگاهی برای فقه سیاسی در جامعه تعریف کرده‌ام. بر اساس همین استدلال، فقه سیاسی جایگاهی در تمدن‌سازی دارد. به تعبیر جابری، فقه بزرگ‌ترین دانش مسلمانان در طول تاریخ بوده است. بنابراین اگر همه دانش‌های اسلامی را در طول تاریخ مطالعه کنیم، می‌بینیم که فقه، عظیم‌ترین و فربه‌ترین دانش بوده است. به اعتقاد بنده فقه و فقه سیاسی در اجتماع کارایی دارد، اما محدودیت‌هایی هم دارد. به طور مثال بنده در مقاله فقه سیاسی و نظریه دولت، گفته‌ام که فقه سیاسی نمی‌تواند نظریه دولت داشته باشد؛ یعنی همان‌طور که فقه می‌تواند ظرفیت‌هایی برای ساختن جامعه و تمدن‌سازی داشته باشد، ولی محدودیت‌هایی دارد. یکی از آن



همان‌طور که فقه می‌تواند ظرفیت‌هایی برای ساختن جامعه و تمدن‌سازی داشته باشد، ولی محدودیت‌هایی دارد. یکی از آن محدودیت‌ها آن است که فقه سیاسی نمی‌تواند نظریه دولت داشته باشد.

محدودیت‌ها آن است که فقه سیاسی نمی‌تواند نظریه دولت داشته باشد.

ضرورت تعیین تکلیف غرب در مباحث تمدنی: برای مقایسه بین تمدن اسلامی و تمدن غربی و برای بالندگی تمدن اسلامی، ناگزیریم دیدگاه خود را نسبت به تمدن غربی و تجدد به معنای کلی، یعنی مدرنیته، مشخص بکنیم. براساس تحلیل گفتمانی، بین تمدن‌ها ارتباط وجود دارد و ارتباط تمدن‌ها مثل دو توده ابر هستند که با هم تداخل دارند و تعامل می‌کنند. نشانه‌هایی از یک تمدن به تمدن دیگر می‌رود. نشانه‌هایی از آن تمدن به این تمدن می‌رود و تعاملی بین تمدن‌ها وجود دارد. این تصور، یعنی تصور گفتمانی از تمدن‌ها، در برابر تصور ارگانیک‌تری از تمدن است. یعنی این بحث، بحث روش‌شناسانه است که دیدگاه ما نسبت به تمدن‌ها ارگانیک‌تری است یا گفتمانی. تفکر ارگانیک‌تری به این معناست که تشریح کنیم تمدن را به انسان و بگوئیم همان‌طور که انسان دارای تولد، نوجوانی و پیری است تمدن‌ها هم این‌گونه هستند. برای ساختن تمدن اسلامی و بالندگی تمدن اسلامی در این زمان باید دیدگاه خودمان را نسبت به تمدن غربی مشخص کنیم. اگر ما غرب‌ستیز و تجددستیز باشیم معنایش این است که چیز خیلی زیادی از تمدن غرب برای تمدن اسلامی نخواهیم پذیرفت. آنچه که در نظریه همرویی در این باره وجود دارد، همرویی سنت و تجدد است. کسی که در این مسئله الگوی ماست، مرحوم نائینی است. مرحوم نائینی در صدر مشروطه، نه تنها مفاهیم متجددانه را پذیرفت، بلکه برای آن‌ها توجیه دینی ارائه کرد و عبارت ایشان این است که مشروطه واجب شرعی است؛ یعنی نه تنها مفاهیم متجددانه مانند قانون و مشروطه قابل پذیرش است، بلکه توجیه دینی هم برای آن‌ها حتی در حد وجوب می‌تواند

داشت. عبارتی که از مرحوم نائینی معروف است این است که فکر نکنید آن چیزی که از غرب به دست ما رسیده. به تعبیر ما در حوزه علوم انسانی. چیز عجیب و غریبی است، بلکه «هذه بضاعتنا ردت الینا»؛ این مال خود ما بوده رفته به آن عالم دوباره به خود ما برگشته است. فکر نکنید علوم انسانی غربی ضرورتاً ضد مفاهیم و مبانی اسلامی است. بلکه تجدد و مدرنیته به شکل کلی همان چیزی است که مال خود ما بوده، مدتی دست دیگران رفته و بار دیگر به سوی ما بازگشته است. بر این اساس بنده معتقد هستم که مدرنیته قابلیت اسلامی شدن و بومی شدن دارد و بنابراین می‌توان از مدرنیته اسلامی‌ایرانی سخن گفت. مبنای این بحث کتاب تجربه مدرنیته از مارشال برمن است. ادعای ایشان این است که یک مدرنیته وجود ندارد، مدرنیته‌ها متعدد است. اگر این مبنا درست باشد که به اعتقاد من درست است، بنابراین می‌توان مدرنیته ایرانی هم داشت و بنابراین می‌توان از دستاوردهای مدرنیته غربی استفاده کرد.

مفروض من این است که تمدن غرب، امروزه تمدن هژمون و مسلط است و تمدن اسلامی شکل نگرفته و یا در مراحل اولیه شکل‌گیری است. بنابراین یک تمدنی است به نام تمدن غرب که از رنسانس به بعد هژمون شده و یک تمدنی می‌تواند وجود داشته باشد به نام تمدن اسلامی. بنابراین ارتباط بین این دو اهمیت دارد.

تقدم رتبی توسعه همه‌جانبه در جمهوری اسلامی بر تمدن‌سازی:

ادعای اصلی بنده در این صحبت این است که برای ساختن تمدن اسلامی و برای ایفای نقش در جهان، پیش از اینکه جهان را بسازیم، باید خانه خود را بسازیم و جمهوری اسلامی ایران، پیش از

آنکه بتواند تمدن اسلامی را کلید بزند، باید مدل موفق‌تری از توسعه همه‌جانبه در جمهوری اسلامی ایران داشته باشد. تمدن اسلامی، گاه می‌تواند با محوریت جمهوری اسلامی بحث شود، گاه می‌تواند با محوریت همه مسلمانان و کشورهای اسلامی در جهان بحث شود. در هر دو حالت، یعنی چه بحث ما جمهوری اسلامی باشد، چه بحث ما همه مسلمانان باشد، ما پیش از اینکه بتوانیم تمدن اسلامی بسازیم و از بالندگی آن سخن بگوییم، باید یک مدل کوچک‌تری از تمدن اسلامی در سطح یک کشور، یا یک جامعه یا یک منطقه داشته باشیم. بنابراین بحث توسعه همه‌جانبه با محوریت توسعه فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران بر تمدن‌سازی تقدم رتبی دارد.

فقدان ظرفیت اسلام سه برای تمدن‌سازی:

از آنجاکه ما مشکلات زیادی در راستای مدل توسعه مناسب و همه‌جانبه در جمهوری اسلامی و در کشورهای اسلامی داشته‌ایم، به سختی می‌توان از تمدن اسلامی سخن گفت. فراموش نکنید که بحث ما در حوزه اسلام سه است. یعنی در حوزه عمل متدینان، چه در جمهوری اسلامی ایران و چه در سطح جهان. در بین مسلمانان چندان الگویی نیست و چندان عمل مسلمانان درخور دفاع و توسعه‌مدار نیست که بتواند در آینده نزدیک از تمدن اسلامی سخن بگوییم. ارتباطی که مسلمانان با هم دارند، بروز و گسترش بنیادگرایی اسلامی و خشونت در بین مسلمانان و متأسفانه کشته شدن شیعیان به دست سنی‌ها و سنی‌ها به دست شیعیان و دل مشغول کردن دولت‌های اسلامی به مباحث غیر ضروری. جملگی سبب شده که کشورهای اسلامی با موانع بسیار زیادی روبه‌رو باشند. چیزی

که بر این مسئله می‌افزاید این است که مسائلی مانند مسائل فرهنگی و به‌ویژه فرهنگ سیاسی در بحث حاضر ما، مباحثی نیست که یک‌شبه حل شود. یعنی ما امروز تصمیم بگیریم که ساختارهای فرهنگی را عوض کنیم، ساختارهای فرهنگی و ساختارهای فرهنگی سیاسی ما در طول زمان به شکل انباشتی شکل گرفته و به شکل انباشتی هم در طول زمان باید تغییر کند.

پس هرچند بنده در مصاحبه‌ها و مقالات خود به شکلی به اسلامی‌سازی و بومی‌سازی دانش غربی اعتقاد دارم و در آن‌ها استدلال کرده‌ام که به چه معنا می‌توان از اسلامی‌سازی و بومی‌سازی دانش دفاع کرد، اما اعتقاد این است که عمل مسلمانان، ارتباط مسلمانان با هم، چه در ایران و چه در سطح جهان، در سطحی نیست که بتوان از تمدن اسلامی در کوتاه‌مدت سخن گفت. به‌عنوان نتیجه در یک جمله می‌توانم عرض بکنم: تمدن نوین اسلامی هرچند آرمان بسیار خوبی است و باید به سمت آن حرکت کنیم و فعالیت ما باید در این راستا باشد، اما به شکل واقع‌بینانه با توجه به موانعی که در حال توسعه در سطح جوامع مسلمان و کشورهای اسلامی است، آرمانی بیش نیست و تا رسیدن به آن نقطه، زمان بسیار زیادی باید طی کنیم.

رهگذار: من نکاتی را در باب تمدن و نکاتی نیز درباره تمدن اسلامی عرض خواهم کرد و یک نکته و تأملی هم درباره سیاست و اگر فرصتی هم شد ملاحظه یا ملاحظاتی در بعضی از فرمایشات جناب آقای دکتر حقیقت.

«عادت» قوام‌بخش فرهنگ و «قانون» قوام‌بخش تمدن:

درباره تمدن آن بحث‌هایی که آقای دکتر درباره

نسبت تمدن و فرهنگ فرمودند را قبول دارم. نکته‌ای فقط به زعم خودم اضافه می‌کنم و آن این است که یکی دیگر از تفاوت‌های فرهنگ و تمدن این است که معمولاً وضع فرهنگ یا به عبارتی دیگر قوام بخش فرهنگ، عادت است، اما قوام بخش تمدن قانون است. ما می‌توانیم فرهنگ‌هایی داشته باشیم که مبنای عمل در آن‌ها ملکه و عادت باشد، با قطع نظر از اینکه آن عمل قابل دفاع عقلانی باشد یا نباشد، اما در اساس نمی‌توانیم اسم وضعی را که در آن قانون حاکمیت ندارد و رفتارها از سر عادت صورت می‌گیرد، هرچند همسویی و تجانس با قانون دارد، فرهنگ بگذاریم.



تمدن غرب، امروزه تمدن

هژمون و مسلط است

و تمدن اسلامی شکل

نگرفته و یا در مراحل اولیه

شکل‌گیری است. بنابراین

یک تمدنی است به نام

تمدن غرب که از رنسانس

به بعد هژمون شده و یک

تمدنی می‌تواند وجود داشته

باشد به نام تمدن اسلامی.

پروژه‌ای بودن تمدن‌سازی:

درباره بحث تمدن باز من ویژگی‌هایی را عرض کنم که شاید زاویه‌های دیگری داشته باشد و در مجموع درکم از تمدن مجموعه لحاظ این ویژگی‌هاست. یکی اینکه تمدن را یک پدیده و رخداد انسانی می‌دانم. قائل هستم که ملائکه نمی‌توانند تمدن داشته باشند، حیوانات هم نمی‌توانند تمدن داشته باشند، تمدن یک وجه یا شأنی از شئون وجود تاریخی انسان است. توجه به این ویژگی سبب می‌شود که من در تمدن، یک نوع ویژگی پروژه‌ای بودن را لحاظ کنم. وقتی می‌گوییم در تمدن اراده انسان سهیم است، یک جور می‌پذیرم که تمدن پروژه است. یعنی می‌شود آن را ساخت و مهندسی کرد.

پروژه‌ای بودن تمدن‌سازی:

ویژگی دیگر تمدن این است که تمدن وضع تاریخی دارد. یک condition است. توجه به این قضیه سبب می‌شود که بگوییم افزون بر عوامل ارادی و اختیاری، یک سری عوامل غیرارادی هم در شکل‌گیری تمدن حضور دارد. مثل آب و هوا، یا ویژگی‌هایی که لازم نیست الآن بگوییم. اجمالاً یک چیزهای غیرارادی و خارج از انتخاب انسان هم هست که در حاصل شدن وضع تمدنی سهیم‌اند.

پسینی بودن تمدن:

یک ویژگی سومی تمدن دارد و آن این است که تمدن یک وضعیت پسینی است. آغاز حرکت هیچ قومی وضع تمدنی نیست. درحالی‌که می‌تواند آغاز حرکت یک قوم، وضع فرهنگی باشد. تمدن‌ها همیشه در پس فرهنگ‌ها ظهور می‌کنند. اصلاً مولود فرهنگ‌ها هستند. تعبیری که آقای دکتر هم به آن اشاره فرمودند.

از جنس عمل بودن تمدن:

مطلب چهارم اینکه تمدن یک فعل و از جنس عمل است. توجه به این

ممکن است چند دهه‌ای بسا قرن یا چند قرن هم طول بکشد تا به زوال برسد. اینها نکاتی است که لازم بود درباره ویژگی‌های تمدن. بعضی‌هایشان مربوط به ماهیتشان می‌شدند بعضی‌ها نه. عرض بکنم.

وضع و گستره وسیع تمدن:

خود وضع تمدن هم از نظر بنده یک وضع گسترده، فراخ و وسیعی است. تعبیر آقای دکتر که به نقل فرمودند این بود که وضع شهرنشینی است، بنده می‌پذیرم. همه ویژگی‌هایی را که ما برای تمدن، حتی ویژگی‌های معنوی که بیان می‌کنیم، در مجموع قابل تحقق در یک گستره جغرافیایی مثل روستا نیست. حتی کسانی که نظریه تمدنی خودشان را بر پایه اخلاق تعریف می‌کنند هم نمی‌توانند ادعا کنند که اگر ما در یک روستا مثلاً تمام ویژگی‌های اخلاقی اسلام را پیاده بکنیم، می‌توانیم بگوییم آن تمدن اسلامی است. به عبارتی وضعیت تمدنی یک وضعیتی است که کف آن به لحاظ جغرافیایی یک فضای وسیعی را می‌طلبد. تمدن، استلزامات یا نیازمندی‌هایی دارد که کمیت و کیفیات کثراتی که در آن هست به اندازه‌ای است که در ظرف‌های تنگ یا کوچک قابل تحقق نیست.

نسبت اخلاق و تمدن:

در این میان فقط یک سؤال می‌ماند از آقای دکتر، که عرض می‌کنم. اگر ما دیدگاه آن کسانی را بپذیریم که تمدن را تشبیه می‌کنند به یک اندام‌واره و پیکری مثل انسان و برایش صباوت و جوانی و پیری تلقی می‌کنند. در دنیای غرب افرادی شاخص هستند که این نظریه را دارند و حضرت عالی هم نقل فرمودید. اگر این دیدگاه را در کنار آن دیدگاه حضرت عالی که به‌درستی تأکید داشتید بر اینکه آن دال محوری و مرکزی

ویژگی سبب می‌شود که اگر ما نپنداریم که اگر متفکران و صاحب‌نظرانی را داخل کتابخانه‌هایی جمع کردیم و آن‌ها کتاب‌هایی متعدد درباره تمدن نوشتند، پس ما آدم‌های متمدنی هستیم، نه! این نیست. به یقین فعل و عمل تمدنی مسبوق به پشتوانه‌های نظری است، اما خود تمدن از جنس فعل و عمل هست. از جنس تنها تأمل نظری نیست.

تدریجی (و نه دفعی) بودن تمدن:

ویژگی پنجم اینکه تمدن یک فرایند است؛ یعنی حصول هیچ تمدنی دفعی نیست. تمدن‌ها در بستر تاریخی به وجود می‌آیند. لذا توجه به این قضیه سبب می‌شود بپذیریم که همه تمدن‌ها پیش از اینکه شکل تام و نهایی خودشان را پیدا کنند، یک ورژن‌های ناقصی هم خواهند داشت. یعنی در بستر تاریخ، آرام‌آرام به وجود می‌آیند. همان فرهنگ وقتی بسط پیدا می‌کند، از یک مرحله به بعد، بسط فرهنگ عنوان تمدن به خودش می‌گیرد.

دیرزایی و دیرپایی تمدن:

نکته ششم اینکه تمدن‌ها افزون بر اینکه دیرزا هستند، دیرپا هم هستند. وضع تمدنی، ساده و زود حاصل نمی‌شود. حتی اگر یک قومی اهل تلاش هم باشند، وضع تمدنی وضعی نیست که بعد از یک یا دو یا سه دهه به سهولت ایجاد شود و وقتی هم ایجاد شد، به‌زودی از بین نمی‌رود. توجه به این قضیه سبب می‌شود که اگر در اثنای بحث عرض کردم که از نظر من تمدن غرب یک تمدن در حال زوال است، نشاط و بالندگی در بخشی از اجزایش، نقض کلام من تلقی نشود. بنده معتقد هستم تمدن غرب یک تمدن رو به خاموشی است. در عین حال، هم‌چنان که چند قرن طول کشیده تا این تمدن سر کار آمده،



تمدن، انسان و فرهنگ انسانی است و تمدن از جنس تکنولوژی نیست، اگرچه نیاز به تکنولوژی دارد، از جنس صرفاً مادیات نیست، اگرچه نیاز به مادیات دارد، آیا اخلاق اگر حداکثری شود پیر می‌شود؟ یعنی مامی توانیم برای اخلاق مثلاً اخلاق اسلامی از یک مرحله صباوت تا مرحله پیری در نظر بگیریم؟ به عبارت دیگر اگر مدل بعضی از متفکران آسیای شرقی، مالزی، نظریه‌شان در باب تمدن اسلامی بر محور اخلاق اسلامی مبتنی شده باشد، آن‌ها یا دست‌کم بعضی از آن‌ها می‌گویند از نظر ما تمدن اسلامی وضعی است که در آن اخلاق اسلامی داخل یک شهر یا یک منطقه جغرافیایی دارد پیاده می‌شود. اگر اخلاق اسلامی پیاده شد این می‌شود تمدن اسلامی. به یقین بنده این دیدگاه را قبول ندارم، هرچند می‌پذیرم روح و هوای تمدن اسلامی را اخلاق اسلامی شکل می‌دهد. اگر کسی چنین نظریه‌ای را طرح کرد و گفت، آیا می‌شود گفت که این اخلاق هم از یک کم و کیفی شروع می‌شود و یک وصف صباوت و

تمدن در نگاه پست مدرن‌ها:

یک نکته حاشیه‌ای، اما به نظر من مهم، خود بحث تمدن در عصر ماست؛ یعنی اینکه پذیرفتیم که در باب تمدن بحث کنیم، و البته در گام بعد معتقد به آن بشویم. که بنده معتقد به تمدن اسلامی هستم، البته آقای دکتر هم حسب گزارشی که فرمودند معتقد هستند، لکن شرایط عینی بیرونی را نزدیک برای ظهور چنین تمدنی نمی‌دانند. خود بحث درباره تمدن و حتی عقلانیت تمدن در حقیقت جنگی است و مواجهه‌ای و مقابله‌ای است و با مبنایی که در ساحت پست مدرن درباره نفی فرا روایت‌ها دارد طرح می‌شود. نظریات تمدنی هر طور قرائت کنیم



تمدن یک امر تدریجی است.
 ساختارها هم با دیدگاه
 ساختارگرایانه، در طول زمان
 شکل می‌گیرد و دفعی نیست.

نظریاتی از جنس فراروایت هستند. و طیف وسیعی از نویسندگان و متفکران غربی را داریم که بر این باور هستند و تصریح می‌کنند که عصر ما عصر تمدن نیست و تمدن مفهومی در ساحت سنت و گذشته است. در بین نویسندگان و متفکران اسلامی هم، چنین دیدگاهی داریم. در قم حداقل در ۴۰ نشست که در مؤسسه فتوح اندیشه درباره تمدن برگزار کردیم حداقل یکی دو نفر مشخصاً در ذهن حقیر هستند که نظرشان همین بود. از آقایان مسلمان و حتی اساتید حوزوی ما، که بر این باور بودند که اساساً تمدن و مفهوم تمدن بحثی مربوط به عالم و ساحت سنت به معنی گذشته است و در فضای مدرن ما نمی‌توانیم بحث را فراتر از چیزی به نام فرهنگ ببریم. البته مؤیدات و قرائنی هم داشتند که هست. دست‌کم اگر کسی بخواهد با تکیه بر بحث‌های غربی بحث بکند، حرف بی‌ربط نیست.

وجود تمدن اسلامی در گذشته:

یک تأملی در باب تمدن اسلامی دارم و آن این است که معتقد هستم که تمدن اسلامی تا حالا تحقق خارجی داشته، لکن ورژن‌هایش ناقص بوده است. چون حسب تقریر بنده تمدن یک فرایند است و در تاریخ و به صورت تدریجی ایجاد می‌شود. من می‌توانم وضع بخشی از جهان اسلام را در فاصله قرون دوم تا پنجم قمری، وضع تمدنی ببینم که در آن میزانی از اخلاقیات اسلامی هست، بالندگی و نشاط هست، سازمان و نهاد هست، امید هست، ارتباطات و تعامل با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر هست؛ از این رو می‌توانم آن وضع را یک وضع تمدنی قلمداد کنم. با وصف اسلامی هم می‌توانم آن وضع را وضع تمدنی قلمداد کنم. همچنان که بنده معتقد هستم که وضعی که دست‌کم جانشینان مغول‌ها، مغولان اسلامی، ایلخانان در هندوستان به وجود آوردند، دوره اکبرشاه و دوره عادل‌شاهیان، آن وضع، وضع تمدنی است. شاید مطلوب نباشد که قطعاً این طور است. همچنان که معتقد هستم که وضع دوره صفویه در ایران یک وضع تمدنی است. با همان ویژگی‌هایی که می‌گویم. درصد و میزانی نسبتاً از اخلاق و دیانت، نشاط، امید، بالندگی نهادها، سازمان‌ها، ارتباطات، تعاملات اینها در آن‌ها هست.

امکان تمدن‌سازی در شرایط کنونی:

اکنون هم ما در شرایطی هستیم که به نظر من مجموعه میراث اسلامی که در این عصر در اختیار ماست، ما را مستعد برای حرکت به سوی شکل دادن یک تمدن نوین اسلامی کرده است. مراحل تمدن‌سازی: به لحاظ تمدن اسلامی و به لحاظ مراحل هم این طور برای خودم تصور می‌کنم، البته این خاص تمدن اسلامی نیست، در

تمدن‌های دیگر هم همین مسیر باید طی شود. یک ایده‌ای که در تمدن اسلامی آن را ایده‌ای اسلامی می‌دانم، آموزه‌های دین و قرآن است.

۱. وضع فرهنگی:

این ایده در یک گامی مفهوم‌سازی می‌کند و به تبع آن گزاره‌سازی می‌کند. ترکیب این مفاهیم و گزاره‌ها، فرهنگی درست می‌کند که اسمش را می‌گذارم وضع فرهنگی که هنوز استقراری از جنس حکومت ندارد، اما اخلاقیات اسلامی، آموزه‌های اسلامی، مناسک اسلامی اینها نسبتاً رایج است، در گف جامعه رایج است. این را اسمش را وضع فرهنگی می‌گذارم. شاید دوره خود پیغمبر خاتم(ص) یک مصداق بارز این وضع باشد.

۲. وضع حکومت اسلامی:

مرحله دوم مرحله‌ای است که این مفاهیم و گزاره‌ها تبدیل به یک تشکیلات، ساختار و نهاد می‌شوند که اسمش را می‌گذارم وضع حکومت اسلامی.

۳. وضع تمدن اسلامی:

مرحله سوم هم مرحله‌ای است که اسمش را می‌گذارم وضع تمدن اسلامی.

تعریف تمدن اسلامی: تعریف و تلقی من از تمدن اسلامی یک وضع عینی است که در آن به شکل حداکثری مجموعه آموزه‌ها و معارف اسلامی تحقق پیدا کرده است.

رویکرد امضایی، راهبردی برای ساخت فرهنگ:

به گمان بنده در وضع فرهنگی یکی از راهبردها برای ساخت فرهنگ، رویکردهای امضایی است. ما در ادبیات حوزوی مان یک واژگان امضایی داریم، یک واژگان شرعی و متشرعه داریم که آقای دکتر آن‌ها را در جریان هستند. دوستان هم

به احتمال قوی تا اندازه‌ای در جریانند. چون فرهنگ دفعی خلق نمی‌شود، همه فرهنگ را می‌توانیم از یک جایی از بیرون بیاوریم، ناگزیر هستیم اینجا رویکرد امضایی داشته باشیم. رویکرد امضایی در این مرحله کاربرد یا کارکردی محوری دارد.

رویکرد مصلحت‌اندیشانه راهبردی برای ساخت حکومت:

در مرحله حکومت مسئله مصلحت و رویکردهای مصلحت‌اندیشانه به نظر من راهبردی است.

رویکرد تقریبی راهبردی برای ساخت تمدن:

در مرحله تمدن به دلیل اینکه ساحت انسانی تمدن، ساحت ملت نیست و ساحت امت است، رویکردهای تقریبی و وحدت‌بخش کلیدی است. رویکرد امضایی، رویکرد مصلحتی و رویکرد تقریبی و وحدتی را برای این قضیه یک سیر استکمالی می‌بینم.

مقصود از سیاست در بحث حاضر:

در خصوص سیاست هم نکته‌ای را عرض بکنم و آن این است که برداشت من از بحث تمدن و سیاست، سیاست به یک معنای گسترده است. اعم از مجموعه دانش سیاسی شامل فلسفه سیاسی، فقه سیاسی و حتی تاریخ سیاسی. یعنی حتی تجربه تاریخی ما در حوزه سیاست هم در بحث تمدن و سیاست دخیل است و باید دخیلش بدانیم. اینها نکات بنده بود.

امامی: تبیین تفاوت دیدگاه دکتر رهدار و دکتر حقیقت:

تفاوت دیدگاه اساتید این است که آقای دکتر رهدار تمدن را یک امر تدریجی و فرایندی می‌بینند و معتقدند که در تاریخ اسلام این میراث



می‌شود و از دهان متفکران شنیده می‌شود و یک اسلامی که عمل مسلمانان است و ظاهراً تمدن مربوط به حوزه سوم است. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که تمدن اسلامی‌ای ساخته‌ایم بر مبنای آن سطح اولیه. آن چیزی که در عمل مسلمین، در تاریخ اسلام شکل می‌گیرد، اگر ما بتوانیم یک جامعه کارآمد درست کنیم این به این معنا تمدن اسلامی است. این دو تفاوت.

حقیقت: مربوط به اسلام دو و اسلام سه است و عمدتاً مربوط به اسلام سه است.

امامی: حالا من می‌خواهم روی این بحث گفت‌وگویی بشود: آیا شما با این بحثی که آقای دکتر رهدار فرمودند، آیا تمدن را یک امر تدریجی می‌بینید یا خیر؟ یعنی با این تقریری که ایشان فرمودند آیا الآن ما ظرفیتی داریم؟ به ویژه در حوزه سیاست؟ یعنی اینکه ظرفیت سیاست الآن به چه میزان می‌تواند ما را از این وضعیت در بیاورد؟

حقیقت: تمدن یک امر تدریجی است. ساختارها هم با دیدگاه ساختارگرایانه در طول زمان شکل می‌گیرد و دفعی نیست.

فرهنگی و تمدنی ما متورم شده، برآن افزوده شده و سپس به مرحله‌ای رسیده که مرحله انقلاب سیاسی است. در این مرحله یک پیوستگی‌ای وجود دارد نسبت به گذشته و آینده و این خود ظرفیتی برای آینده است. اما این نگاه مطابق بیانی که از آقای دکتر حقیقت شنیدیم، وجود ندارد. ایشان معتقدند که الآن حتی شعار تمدن و تمدن‌زایی باید عینی باشد. با وضعیتی که الآن پس از انقلاب، یا وضعیتی که در جهان اسلام وجود دارد خشونت، تروریسم و حتی دل‌مشغولی دولت‌ها به امور غیر ضروری وجود دارد، شعار تمدن یک شعار دور از واقع است. اولین مرحله برای تمدن‌زایی این است که یک منطقه‌ای مثلاً ایران یا عراق یا کشور دیگری نمونه‌ای از کارآمدی و یک واقعیتی را به جامعه ارائه کند که این هم در شکوفایی اقتصادی و فرهنگی اتفاق می‌افتد. این یک تفاوت بحث است.

تفاوت دیگر هم این است که آقای دکتر حقیقت اسلام را سه سطح کردند، یک اسلام واقعی که در نفس الامر وجود دارد، یک اسلامی که تفسیر

ابهام در پروژه یا پروسه بودن تمدن:

اما نکته اول اینکه من متوجه نمی‌شوم که تمدن به‌عنوان پروژه و پروسه چیست؟ ما در بحث جهانی‌سازی یا جهانی شدن (globalization)، اصطلاح انگلیسی‌اش یکی است، ولی در فارسی گاهی می‌گوییم جهانی شدن، برخی مواقع می‌گوییم جهانی‌سازی، بحث داریم که as a project یا as a process به‌عنوان یک پروژه یا پروسه. ولی اصطلاح انگلیسی‌اش یک چیز است و دو تا معادل انگلیسی ندارد. اما به نظر من این بحث در بحث تمدن درست نیست یا من متوجه نمی‌شوم که تمدن اگر بخواهد پروژه باشد یعنی چه؟ البته آن بحثی که اراده انسان دخیل هست و اینها کلیتش را قبول دارم، ولی بحث پروژه و پروسه بودن چیز دیگری است.

تعلق فراروایت‌ها به دوره مدرن:

نکته دوم این است که فرمودند که برخی افراد معتقدند که نظریه‌های تمدنی فراروایت هستند، ولی در فضای مدرن بیش از فرهنگ نمی‌توانیم صحبت کنیم، از تمدن نمی‌توانیم صحبت بکنیم. به نظرم کاملاً باید برعکس گفت. بحث فراروایت‌ها یا metanarratives مربوط به دوران مدرن است. سه دوران داریم: دوران پیش‌مدرن که سنت است و دوران مدرن و دوران پست‌مدرن. فراروایت‌ها مال دوران مدرن است. بنابراین لیبرال‌ها و کسانی که اعلامیه حقوق بشر را نوشتند و کلاً مدرن‌ها معتقد به فراروایت‌ها هستند. پست‌مدرن‌ها در نقد مدرن‌ها فراروایت‌ها را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند حقوق بشر عام و جهان‌شمول، یعنی universal نداریم. بنابراین این نقد پست‌مدرن‌ها به مدرن‌هاست. بنابراین نباید ایشان بگویند در فضای مدرن نمی‌توانیم بیش از فرهنگ صحبت بکنیم؛ یعنی نمی‌توانیم

از تمدن صحبت بکنیم.

ابهام در تمدن‌زایی برخی حکومت‌ها:

نکته سوم اینکه باز در تعاریف مقداری اختلاف نظر داریم؛ اینکه آن چیزی که در حکومت ایلیخانان بوده، تمدن که نبوده است. این یک حکومت بوده که حکومت بدی هم بوده؛ یعنی کتابخانه‌ها را سوزاندند و علما را کشتند. یعنی مجموعاً درست است که برخی از علمای شیعی با آن‌ها همکاری کردند، ولی یک نوع تقیه بود و به‌هرحال یک حکومت بود. به نظر من یک حکومت غیر قابل دفاع بود، ولی هرچه بود یک حکومت بود، تمدن نبود؛ همین‌طور صفویه. صفویه هم یک حکومتی بود که آمد جمع کرد بین تصوف و تشیع و حکومت پادشاهی، در برابر حکومت عثمانی. با حاکمیت شاه سلطان حسین هم رو به زوال رفت. اینکه تمدن نبود که چندسال دوام داشته باشد بعد از بین برود. تفاوتی وجود دارد بین حکومت صفویه و تمدن صفویه. ما تمدن صفویه نداشتیم. بنابراین باید بین حکومت‌ها و تمدن‌ها تمایز قائل شویم.

ابطال ناپذیری شیوه بحث دکتر رهدار:

نکته چهارم این که فرمودند به نظر من تمدن غرب رو به خاموشی است؛ مثلاً در چند قرن آینده. چند قرن آینده یعنی سه، چهار، پنج، شش سال آینده غرب زوال پیدا خواهد کرد. این نوع بحث کردن غیر قابل ابطال است. یعنی ابطال‌ناپذیر است؛ چرا؟ چون که اگر من هم بگویم اتفاقاً تمدن غرب در چهار قرن آینده بالندگی خواهد داشت یا وضعی‌تش بهتر از ما خواهد شد، هیچ‌کدام در چهار قرن آینده نخواهیم بود.

امامی: آقای دکتر رهدار لطفاً توضیح بفرمایید زوال تمدن غرب که شما می‌فرمایید به چه صورت است. و درباره تمدن صفویه، تمدن مغول

و... توضیحی بفرمایید.

رهدار: تصحیح مسئله فراروایت و دوره مدرن:

راجع به مسئله فراروایت اگر من کلمه مدرن هم به کار بردم، قطعاً سهو لسان بوده، یعنی عرض من پست مدرن بود. یعنی شروع من این بود که پست مدرن‌هایی که دارند می‌گویند به جنگ فراروایت آمده‌اند، این بحث تمدن بنا به قاعده بحث مخالفت با آن‌ها خواهد بود. و تذکر عالی تان هم به جا بود.^۵

مغول و نحوه برخورد علما با آن‌ها:

مسئله مغول‌ها، من مغول نگفتم، گفتم ایلخانان و گفتم جانشینان مغول. حتی مصداق آوردم و گفتم در عادل شاهیان و اکبرشاه و... در هند. یعنی وضعیت خیلی پسینی است. حدود ۲۰۰ سال مغول‌ها داخل ایران هستند. بنده هم البته براین باور هستم که همکاری عالمان دینی با آن‌ها از سر تقیه بوده. در یکی از کتاب‌هایم تقریری هم کردم که چرا با آن‌ها همکاری می‌کنند، بسیار هوشمندانه و متصرفانه است. به ندرت عالم دینی در آن ۲۰۰ سال می‌بینید که به جنگ مغول‌ها رفته باشد. تنها جریان شاخصی که معمولاً برای جنگ با مغول‌ها مثال می‌زنند سرداران هستند که هیچ‌کدام از رهبران سردار شیعه نیستند، نه شیخ حسن جوری نه شیخ خلیفه. هر دو اینها به لحاظ فقهی شافعی‌اند و به لحاظ اعتقادی شیعه هستند. و از قضا هر دو اینها استانداران مغول‌ها در شمال بودند در دوره ایلخانان. دعوا سر یک چیز دیگر است.

وجود ویژگی‌های تمدن در صفویه:

من مثال‌هایی برای بحث تمدن زدم و ویژگی‌هایی آوردم و آن ویژگی‌ها را تطبیق دادم. آقای دکتر گفتند تمدن باید این چهار ویژگی را

داشته باشد: بالندگی، سازمان، معرفت، سنن. بنده معتقدم هر چهار ویژگی در صفویه هست. در وجه مثبتش هم هست. ۲۰۰ سال و خرده‌ای هم هست. اما مطلوب نیست و ناقص است. لذا عرض کردم. وضع، وضع تمدنی است. شما کتاب‌هایی را که سفرنامه‌نویسان اروپایی در همان دوره صفویه نوشتند، یا آن‌هایی که در دوره قاجار درباره صفویه نوشتند ملاحظه بفرمایید، همین تعبیر شکوه تمدنی را به کار بردند. تعبیر رنسانس برای صفویه به کار رفته است؛ می‌گوید رنسانس صوفی. بنده معتقد هستم کارویژه صفویه تبدیل تصوف به تفقه است. ایشان کلمه رنسانس را به کار می‌برند و واقعاً یک نوعی زایشی انجامی بینند.

وجود ویژگی‌های تمدنی در حکومت مغول:

تمدن با ویژگی‌هایی که حقیر گفتم در ورژن ناقصش هم برای قرن دو تا پنج هم برای ایلخانان، مغولان مسلمان شده که از قضا ضد عالم نیستند، بلکه عالم پرورند و خودشان عالمانند، وجود دارد. شکوه تمدنی ساختند. در جلسه‌ای اشاره‌ای کردم که بخش قابل توجهی از بناهای توریستی هندوستان امروز یادگارهای همان مغول‌هایی هستند که آن موقع ساختند. حتی تاتارستان را مثال زدم و معتقدم وضع آن‌ها وضع تمدنی است و ناقص است.

معنا و شواهد زوال تمدن غرب:

در خصوص قضیه غرب که بنده گفتم آن را رو به زوال می‌بینم: ببینید آقای دکتر اینجا مجالی برای بحث نیست. درست هم می‌فرمایید، ولی حتی تعبیر زوال غرب، مرگ غرب، پایان غرب با همین تعابیر از حدود ۷۰-۸۰ سال پیش تا به امروز در خود دنیای غرب، متعدد در کتاب‌هایی نوشته شده است. گزارش مفصل این کتاب‌ها را

شما در شماره‌های مختلف نشریه سیاحت غرب مرکز پژوهش‌های صداوسیما می‌توانید ببینید، شاید ده‌ها جلد کتاب. اینکه چرا اصلاً دنیای غرب نظریه پایان تولید می‌کند؟ چرا می‌گوید پایان علم، پایان ایدئولوژی، پایان تاریخ. نظریه پایان را برای چه دارند تولید می‌کنند؟ بنده باز دوباره این را جایی تقریر کردم و منتشر کردم، تحلیلی دادم که نظریه‌های پایان در اصل در چه وضع روانی تاریخی تولید می‌شوند؟ کسی که فردا دارد نظریه پایان نمی‌دهد، نظریه پویش و حرکت می‌دهد. این هم که نظریه‌ای نیست که قابلیت ابطال داشته باشد، خود شما که می‌گویید نه، وضع فرق می‌کند. ببینید اثبات هم در علوم مختلف فرق می‌کند. اثبات و نفی در علوم عقلی یک مکانیزم دارد، در علوم تجربی یک مکانیزم دارد، در تاریخ یک مکانیزم دارد. یقین و اثبات، همان‌طور که سلب و نفی در تاریخ، مانند ریاضی نیست و تحلیل است. یعنی قرائنی می‌آوریم و برای آن قرائن تفسیر ارائه می‌دهیم. این تفسیرها و جنس درونی مؤلفه‌های این تفسیرها از جنس ریاضیات نیست که همیشه $2+2$ بشود ۴ و هیچ موقع $4,01$ یا $3,99$ نشود. بنده قرائن و مؤیداتی دارم که به یکی دو مورد ضمناً اشاره کردم که دنیای غرب دنیای رو به انحطاط است؛ یعنی مدنیت و اجتماع، با هر تفسیری که از مدنیت و اجتماع ارائه بدهید و فیلسوفان اجتماع از یونان باستان تا به امروز، مسلمان و غیرمسلمان از جامعه و اجتماع و مدنیت هر مدل قرائتی کرده باشند، خانواده نقطه ثقل اجتماع است و اکنون غرب چیزی به نام خانواده ندارد. یعنی کانون نقطه ثقل اجتماع از هم پاشیده. آن‌ها ده‌ها بلکه صدها جلد کتاب نوشته‌اند و دادشان درآمده است. اینها دلایلی است که به نظر بنده نشانه‌های زوال است.



اساساً دوگانه سنت و

تجدد، وزنی برای رصد هیچ

گونه صورتی از صورتهای

تاریخی را ندارد. این دوگانه

یک دوگانه جعلی غربی

تحمیلی برماست.

سنت و تجدد دوگانه‌ای غربی و ناتوان از تحلیل وضع تاریخی ما:

من یک نکاتی هم راجع به فرمایشات آقای دکتر در بخش قبلی عرض کنم. برخلاف آقای دکتر، معتقد هستم اساساً دوگانه سنت و تجدد، وزنی برای رصد هیچ‌گونه صورتی از صورت‌های تاریخی ما ندارد. این دوگانه یک دوگانه جعلی غربی تحمیلی بر ماست. دوباره برخلاف فرمایش آقای دکتر در ادبیات هیچ‌کدام از عالمان دینی ما از جمله مرحوم نائینی دوگانه سنت و تجدد نیست. این دوگانه یک دوگانه غربی است. سنت در ادبیات غرب در عرض مدرن طرح می‌شود و پایان سنت می‌شود آغاز مدرن. با مرگ سنت، مدرن متولد می‌شود. درکی که ما از مسئله سنت داریم، در عالم خودمان هم یک چنین درکی نیست و دلیلی هم ندارد حتماً با درک غربی بخواهیم سنت خودمان را فهم کنیم. اتفاقاً مقاله‌ای سال‌ها پیش در آمریکا منتشر شد که خیلی در خود عنوان، توجه به این نشان داده شده، نویسنده‌ای راجع به

نوبت رابطه فرامرزی نشود؛ این طور نیست؛ یک دیالکتیکی بین ساحت داخل و خارج هست. به عبارت دیگر من برای ساختن خانه خودم ناگزیر هستم که ساخت خانه‌هایی را در بیرون از این مرز و بوم تجربه کنم.

احتیاط در استفاده از واژگان غربی:

نکته دیگر درباره توصیف و تبیین تمدن با اتکا بر واژه‌هایی است که آن واژه‌ها در بحث‌های علمی مورد تردید جدی هستند. از جمله کلمه توسعه، نشان می‌دهد که ما حتی اگر بخواهیم تمدن را هم بسازیم و مهندسی‌اش کنیم باز هم گویی قرار است مثلاً نوعی دنباله‌روی داشته باشد از چیزی که در دنیای غرب محقق شده! نه، من احساس می‌کنم ما در مقام تبیین تمدن اسلامی، در مقام راهبرد، در مقام ساختارسازی و ... اساساً باید با احتیاط، حتی مفرط نسبت به چیزهایی که در دنیای غرب و درون یک شبکه ساخته شده و معنا و بار تاریخی گرفته و خودش را هژمون کرده، باید این احتیاط را در حد مفرط داشته باشیم. البته بر این باور هستم که وضع تمدن اسلامی، مثلاً اگر تمدن اسلامی یک وضعی باشد که هزار مؤلفه در آن وجود دارد در یک ضرب ماتریسی سهم‌آفرینی می‌کنند، بعید نمی‌دانم که ۳۰۰-۳۰ تا از این مؤلفه‌ها برای خارج عالم اسلامی باشد. اکنون هم من در مقام ساخت تمدن اسلامی به شدت پرهیز دارم که تمدن اسلامی را با مقوله‌ای به نام توسعه توضیح دهم. توسعه‌ای که دیگر واقعاً یک واژه نیست. به نظر من لازم است در بحث نظری کار یک احتیاطی را داشته باشیم تا چیزی را که می‌خواهیم ببندیم محکم ببندیم. حتی خود کلمه برنامه به نظر من کلمه‌ای است که خیلی چیزها را با خودش بر ما تحمیل می‌کند. پایان‌نامه‌ای زیر نظر بنده در

انقلاب ایران نوشته: «عالمی سنتی یا رهبری سنتی، انقلابی مدرن در عصر پست‌مدرن». کلاً پارادوکسیکال دیده که چطور ممکن است یک عالم سنتی بتواند انقلاب مدرن در عصر پست‌مدرن راه بیندازد؟ چرا؟ چون آنجا سنت واقعاً قسیم مدرن است. اینجا اصلاً نیست. اینجا ما درکی از سنت داریم که اتفاقاً با رجعت به دل سنتمان متن نوشدگی و مدرن بودن خودمان را رقم زدیم. ما وقتی انقلاب مدرنمان را رقم زدیم، تازه امام(ره) فرمودند ما هرچه داریم از کربلا و محرم و صفر است. درک سنت در عالم ما متفاوت است. عالمان دینی ما واژگان دیگری را برای این کار استفاده کرده‌اند. تعبیر مثلاً شیخ و شوخ و تعبیر مقیم و مسافر. تعبیری از این جنس داشته‌اند. تعبیر سنت و تجدد تعبیر روشنفکرانه است. و برای ترسیم صورت تاریخی ما در همه سطوح خودش، عقیم است.

تبیین محدوده تمدن‌سازی از لحاظ جغرافیا:

مسئله دیگر اینکه فرمودند معتقد هستند که باید در یک جایی مثلاً خانه خودمان را آباد کنیم، یک ورژنی از تمدن را جایی بیاوریم بعد صادرش کنیم. در این قضیه هم من تأمل جدی دارم. گاه در ادبیات عامیانه تعبیر نازل تر می‌شود و مثلاً استشهاد می‌شود به این جمله درست که «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است». جمله درستی است، اما واقعاً خانه ما در این عصر جهانی شدن کجاست؟ خانه ما ایران است؟ اصلاً مناسبات ما در این عصر به ویژه وقتی که ادعا داریم و خیز تمدنی برمی‌داریم، این طور نیست که ایران ما، حکومت ما یک مرحله‌ای پیشینی و رابطه‌اش با ارتباطات داخلی و رابطه‌اش با ارتباطات خارجی از جنس روابط در طول باشد؛ یعنی تا زمانی که من این رابطه را تمام نکردم

حال نگارش است که هدایت به عنوان یک کلمه قرآنی در مقیاس فردی و اجتماعی و تاریخی با برنامه management غربی چه تفاوت‌هایی دارد. کجای اینها مرزهای هویتی ایجاد می‌کنند که ما باید به عنوان یک مسلمان بر آن مرزها تحفظ بورزیم.

ظرفیت و عقلانیت کنونی جهان اسلام برای تمدن‌سازی:

مسئله‌ای را که درباره بنیادگرایی و ... فرمودند که به عنوان یکی از پاشنه‌آشیل‌های جهان اسلام حرکت تمدنی ما را کند می‌کند و مانع ایجاد می‌کند، بنده هم معتقد هستم همین‌طور است، اما از وجود یک چنین اتفاقی یا اجتماعی نتیجه‌ای که آقای دکتر گرفتند را نمی‌گیرم. به این معنا که افق تحقق تمدن نوین اسلامی را دور بینیم. من به موازات این ماجرای بنیادگرایی اسلامی. که نه همه، اما برخی از آن را واقعاً غیر واقعی می‌بینم؛ چیزی هست، اما دنیای غرب و رقیب ما آگاهانه به آن پرو بال می‌دهد. یک عقلانیت بلوغ یافته و در حال رشد در جهان اسلام می‌بینم، در روشنفکران جهان اسلام اعم از شیعه و سنی؛ یک عقلانیتی که فائق می‌آید بر تعصبات مذهبی و تعصبات فرقه‌ای. آقای دکتر از این امتیاز برخوردار هست که نگرشش معمولاً اندازه‌ای local نیست که نتواند جهان اسلام و حتی فراتر از جهان اسلام را ببیند. یک آسیب جدی در فضای علمی ما هست که اساساً آسائید و دانشگاه‌هایمان یک ارتباط حداکثری با متناظرهای خودشان در دانشگاه‌های دیگر جوامع اسلامی ندارند. به همین علت ما اطلاع نداریم که سرمایه‌های ما در این چگالی عقلانیتی که عرض می‌کنم چه اندازه است. بنده از چند سال پیش برنامه‌ای را برای خودم در مؤسسه‌ام طراحی کردم که سالیانه به

کشور یا کشورهایی در جهان اسلام سفر می‌کنم و مشخصاً در دانشگاه‌های جهان اسلام ورود می‌کنم. من در این مقدار کشورهایی که رفتم و ارتباطاتی که برقرار کردم حقیقتاً سرمایه و عقلانیتی بارور و والا و مستعد که با کمی زحمت می‌تواند بر این پیامدهای سوء جریان‌های مدل داعش و بنیادگرایی و اینها فائق بیاید، در جهان اسلام می‌بینم. ببینید دوستان آدم‌ها، حتی هوس آدم‌ها نمی‌تواند زیادی غیر منطقی باشد. آیا از شما کسی هست که تا حالا هوس کرده باشد مثلاً دوره بعد در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند؟ اگر عاقل باشید چنین هوسی نخواهید کرد! ولی کسی که مثلاً ده سال است رئیس شورای شهر تهران می‌شود، شهردار تهران می‌شود، بر او عیب نیست که هوس کند که پله بعدی کارش ریاست جمهوری باشد. اینکه ما اکنون هوس کردیم که تمدن نوین اسلامی بسازیم، یعنی صندلی ما صندلی شما بزرگواران نیست. صندلی فرد شما، صندلی یک آدمی مدل صندلی شهردار تهران است. مسئله تمدن اسلامی و نظریه‌پردازی درباره تمدن اسلامی مسئله ایرانی نیست. الآن در عراق متفکرانی این حرف را می‌زنند، در لبنان، مالزی، هندوستان، پیتی و یک اتفاقی افتاده؛ یعنی گو اینکه جهان اسلام صندلی‌اش از صندلی‌های معمولی ارتقا پیدا کرده به صندلی مثلاً شهردار تهران؛ لذا هوس کرده که وضع بعدی جهان اسلام بشود وضع تمدنی. که این به نظر من باز دیده نمی‌شود.

خدشه در نظریه اسلام‌های سه‌گانه:

درباره اسلام یک تا سه که خیلی سال پیش آقای سروش طرح کرد، سپس با ادبیات دیگری آقای نصر حامد ابوزید در حوزه‌ای آن را پخت و در فضای ایران آقای کدیور و آقای شبستری



هر تمدنی که هژمون شده، نقاط
مثبتی داشته که هژمون شده
است.. اعم از اینکه این تمدن،
تمدن اسلامی در قرن چهارم و
پنجم باشد یا تمدن غربی امروز
باشد.

به گونه‌ای دیگر آن را طرح کردند: اصلاً تردید جدی در این دارم که این تفکیک بتواند بر ما در مقام عمل طرفی ببندد. یعنی این از آن تفکیک‌هایی هست که مشکلی را برای ما حل نمی‌کند، البته آقای دکتر استفاده‌ای که از این تفکیک کردند استفاده معقول و بجایی بود. صورت مسئله را پاک کردند. صرفاً تذکری دارم می‌دهم: پذیرش تفکیک میان اسلام یک تا سه. و حتی به نقل یکی از آقایان تفکیک اسلام چهار را هم آورده بودند و آن اسلام نفس الامر. در حوزه معرفت و الهیات یک پیامدهایی دارد که به شدت منفی است و اصلاً هیچ طرفی هم از آن بسته نمی‌شود. حالا اگر فرصتی شد و تناسبی داشت با بقیه بحث عرض می‌کنم.

امامی: آقای دکتر حقیقت آیا هوس تمدن‌زایی یا شعارهایی که ما دست‌کم در صد سال اخیر در علما به معنای اینکه می‌خواهیم جامعه را درست کنیم و به سمت اصلاح جامعه برویم و به طور شفاف هم می‌بینیم که قیام سیاسی است، قیام اجتماعی است، تقابل با حکومت‌هاست و در این ۵۰۴۰ سال اخیر می‌بینیم که حتی به تعبیر آقای دکتر رهدار، هوس حتی قدرت را به صورت تئوریک و عملی می‌بینیم که در بین علما هست. این هوس یا این شعارهایی که در این صد سال داده می‌شود را شما غیر واقعی می‌بینید یا نه، یک صورتی از واقعیت دارد؟

حقیقت: نقاط مثبت تمدن غرب:

مفروض بنده این است که هر تمدنی که هژمون شده، نقاط مثبتی داشته که هژمون شده است. این مفروض کلیت دارد. هر تمدنی که مسلط شده به یقین نقاط مثبتی در آن وجود داشته که سبب شده آن تمدن مسلط باشد. اعم از اینکه این تمدن، تمدن اسلامی در قرن چهار و پنج هجری باشد، یا تمدن غربی امروز باشد یا تمدن سومر باشد یا تمدن مصر باشد یا هر تمدن دیگر. امروز تمدن مسلط تمدن غربی است. تمدن غربی دارای نقاط مثبتی بوده که مسلط شده است. آن نقاط مثبت را نباید نادیده بگیریم. همان طور که مرحوم نائینی نادیده نگرفت.

امکان اسلامی‌سازی تمدن غرب:

متفکران اسلامی در برابر تجدد دو رویکرد کلی دارند: یک عده تجددستیزند و یک عده تجددباورند. تجددباوران دو دسته هستند: یک عده تجددباور افراطی هستند، یعنی معتقدند باید فرنگی و غربی شویم و یک عده مثل من نواندیش دینی هستند. نواندیشان دینی با نگاه مثبت به تمدن غرب نگاه می‌کنند، اما اعتقادشان این است که غرب نقاط منفی هم دارد و این نقاط منفی را باید نقد کنیم و نقاط مثبت هم که می‌گیریم قابلیت اسلامی‌سازی و

بومی سازی دارد. این دیدگاه ما نسبت به تمدن غرب است. اینکه بگوییم تمدن غرب بالأخره پس از چند قرن از بین می رود یا نمی رود به نظر من اثر عملی در بحث ما ندارد. ما فعلاً باید تکلیف خودمان را مشخص بکنیم که ما در رویارویی با تجدد و تمدن غرب چه کار می خواهیم بکنیم؟ می توانیم مثل داعش یا طالبان یا القاعده تجددستیز باشیم و برج هایی که نماد تمدن غربی است، به شکل خشونت آمیز از بین ببریم، یا می توانیم مثل نواندیشان دینی جهات مثبت غرب را ببینیم، جهات منفی غرب را هم ببینیم.

نقاط منفی تمدن غرب:

به نظر بنده جهات بسیار زیادی در تمدن غرب وجود دارد که قابل نقد است و منفی است. مثلاً نهاد خانواده که آقای دکتر رهدار به درستی اشاره کردند در غرب مورد انتقاد است. چون روابط اجتماعی طوری است که نهاد خانواده را روزه روزه تضعیف می کند.

نقدی بر شیوه نقد تمدن غرب:

اما و صد اما که ما در کجا ایستاده ایم و از کدام منظر داریم تمدن غرب را نقد می کنیم؟ ما نگاه به وضع خودمان به عنوان مسلمانان جهان یا به عنوان مسلمانان در این کشور داشته باشیم. به طور مثال ما در ایران اسلامی خود طبق آمار رسمی ۱۲ میلیون نفر در سن ازدواج داریم. انقلاب کردیم برای اینکه استقلال اقتصادی داشتیم، استقلال سیاسی هم که به دست آوردیم. باید ببینیم به چه میزان به اهداف عالی خود رسیده ایم و وضعیت طلاق در جامعه ما چطوری است و با نگاهی به خودمان آن ها را هم نقد بکنیم، خیلی خوب است. یعنی هیچ کدام دلیل هیچ کدام نمی شود. یعنی در جامعه ما آسیب ها و کاستی هایی هست، آن طرف هم وجود دارد.

توسعه اسلامی و نه توسعه غربی!:

اینکه ما از توسعه صحبت می کنیم، توسعه مدنظر ما توسعه غربی نیست، توسعه شرقی هم نیست؛ توسعه اسلامی است. بحث بر سر واژگان نیست. بحث بر اصطلاح توسعه نیست. توسعه اسلامی انسان مدار است، در چارچوب وحی است، برای این است که انسان به تعالی برسد، اما شکوفایی اقتصادی و فناوری هم در کنار آن وجود دارد.

خانه خود را ساختن، لازمه ساختن جهان:

اینکه ما جهان را می خواهیم بسازیم، منطقی در درجه اول باید خانه خودمان را ساخته باشیم. من اگر ادعایم این است که به عنوان مبلغ اسلام می خواهم اسلام را صادر کنم و سفر می کنم به کشورهای خارجی، باید ببینم در داخل هم کاری کردم یا نه. اگر می خواهیم ببینم در داخل کاری کردم یا نه باید ببینم در خانه خودم چه کار کردم. اگر در خانه خودم موفق نبودم، بعید است در خارج موفق شوم. اگر این طور که آقای دکتر رهدار می فرمایند ارتباط دیالکتیکی بین داخل و خارج وجود دارد و جهان خانه ماست و این ارتباط سبب می شود که هم مسائل داخلی بر خارجی تأثیر بگذارد و هم مسائل خارجی بر داخلی، پس به هر حال داخل را باید ساخت. چه بسا برای ساختن داخل کارهایی هم در خارج باید کرد. من کتابی دارم به نام مسئولیت های فراملی، بحثم این است که بر اساس فقه سیاسی شیعه ما چه مسئولیت هایی در مقابل مسلمانان جهان یا حتی انسان ها در جهان داریم؟ اتفاقاً اثبات کردم که ما مسئولیت هایی داریم؛ یعنی برخی مواقع، برخی از چراغ ها به خانه رواست، ولی ما باید به دیگران بدهیم. محدوده اش را مشخص کردم. ولی منطقی ما در داخل یک الگویی باید داشته باشیم که این الگو مردم را راضی کند و بالندگی

اخلاقی در این جامعه به وجود بیاید. یعنی طبق آمار نشان بدهیم که اخلاق در جامعه ما رو به گسترش است. روابط اجتماعی ما روابط خیلی خوبی است.

افتخار به اسلام یک و عدم افتخار به اسلام سه!
من به عنوان یک مسلمان افتخار می‌کنم که مسلمانم و اسلام یک را دارم، یعنی قرآن و سنت نبوی را دارم. اما من به عنوان مسلمان چندان افتخار نمی‌کنم که اسلام سه را دارم؛ یعنی من چندان افتخار نمی‌کنم که رفتار مسلمان‌ها در این زمان قابل دفاع است. وقتی من مقایسه می‌کنم رفتار مسلمان‌ها را خیلی بهتر از رفتار مسلمان‌ها نمی‌بینم. اگر معیار مسلمانی خم و راست شدن و نماز خواندن و روزه گرفتن باشد، چه بسا ما خیلی جلو باشیم، چه بسا! آن هم باید آمار بگیریم و ببینیم روزه‌روز جوانان متدین‌تر می‌شوند. همین دولا راست شدن. یا نه. اما اگر معیار اسلامی شدن مجموعه مسائل باشد، یعنی هم عبادیات باشد، هم روابط اجتماعی باشد، هم تساهل و رواداری نسبت به یکدیگر باشد، هم بخشش در جامعه باشد، هم یک فضای سالم در جامعه باشد، آن وقت من نمی‌توانم ادعا بکنم که وضعیت مسلمان‌ها بهتر از دیگران است. چه بسا وضعیت غیر مسلمان‌ها بهتر باشد و اگر همه این معیارها را من لحاظ بکنم چه بسا ادعا کنم که برخی از غیر مسلمان‌ها، مسلمان‌تر از مسلمان‌ها هستند. یادتان نرود آن جمله معروف سید جمال را صد سال پیش گفت: من به غرب رفتم اسلام دیدم، ولی مسلمان ندیدم؛ مسلمان نبود آنجا، ولی اسلام را دیدم، یعنی عمل‌های اسلامی آنجا وجود داشت. پس بنابراین به اعتقاد من چندان عمل مسلمان‌ها مقرون به موفقیت نبوده و اگر می‌خواهیم خیزی برداریم از شهرداری تهران به

ریاست جمهوری باید یک تهران خوب بسازیم. **رهگذار:** بنده هم معتقد هستم، اگر غرب تمدن هژمون شده، یک چیزهایی در آن بوده. مثبت هم در کلام آقای دکتر آن طوری که من برداشت کردم به معنی هنجاری‌اش نیست، مثلاً فرض کنید طرف با عرضه است، توانمند است. اما توانمندی زمانی نمره هنجاری می‌گیرد که آن را در نسبت با جهت بسنجیم. خود توانمندی چیز مثبتی است، اما توانمندی در جهت خراب کردن منفی است. توانمندی در جهت ساختن می‌شود مثبت از نوع هنجاری‌اش. قطعاً غرب یک چیزهایی داشته که بر ما مسلط شده. عکس قضیه هم هست. ما هم یک ضعف‌هایی داشتیم که اجازه دادیم. حالا این که می‌گوییم دشمنان برایمان برنامه ریخته‌اند، یک مرحله بحث این است که ما چرا اجازه دادیم که برنامه آن‌ها در مورد ما تحقق پیدا کند؟ حتماً ضعف‌هایی داشتیم. اینها را معتقدم مفروض است.

ببینید آقای دکتر من وقتی می‌گویم واژه توسعه را با احتیاط به کار بگیریم، دعوی واژه ندارم. از اصطلاحی دارم حرف می‌زنم که معتقد هستم. تجربه هم این را نشان داده. که این اصطلاح اگر بیاید وسط با خودش یک چیزهای دیگری را می‌آورد؛ اعم از مفهوم، روش و ساختار. حتی به صورت ناخودآگاه بر ما تحمیل می‌کند. چون اینها در یک تاریخ شکل گرفته و خنثی نیستند. و از قضا شاهدش از غیب رسید. من مثالی می‌زنم ببینید آقای دکتر تفاوت کجاست. وقتی می‌فرمایید در قبال تجدد دو دیدگاه و رویکرد کلی وجود دارد، غرب‌ستیز و تجددگرا. من از قضا می‌خواهم بگویم، نه یک جریان سومی بوده و از قضا تمدن اسلامی روی آن جریان سوم سوار می‌شود و متأسفانه دیده نشده. اگر بخواهیم آن جریان سوم را با ادبیات بحث آقای دکتر صحبت



بکنم از قضا جریان نواندیش دینی است. اما بر این باور هستم، نظر به شناختی که از آقای دکتر دارم و مقالات و کتاب‌های آقای دکتر را خواندم و استفاده کردم، که آقای دکتر نواندیش دینی نیست، روشنفکر دینی هستند!

تفاوت‌های نواندیش دینی و روشنفکر دینی:

میان نواندیش دینی و روشنفکر دینی تفاوت جدی قائل هستم. اولین تفاوت این است که پایگاه معرفتی نواندیش دینی فقه اجتهادی شیعه است، پایگاه معرفتی روشنفکر دینی عالم تجدد است. دریافت بنده از حضرت عالی روشنفکر دینی است. بر این باور هستم که پایگاه معرفتی شما تجدد غرب است و پایگاه معرفتی این بزرگوار و کسانی که همسو با حضرت عالی هستند در حوزه معرفت و قلم و اندیشه، پایگاه فقه‌ای نیست، که اگر بود شاید به راحتی به این نتیجه نمی‌رسیدید که فقه نمی‌تواند مثلاً نظریه دولت بدهد یا سهم فقه در حوزه تمدن‌سازی یک سهم حداقلی است. این جریان نواندیشی دینی که من از آن به عنوان

خط تصرف در تجدد یاد می‌کنم، یک جریانی است که نه غرب را حذف می‌کند، نه غرب را اخذ می‌کند و نه غرب را گزینش می‌کند. ببینید جریان روشنفکر دینی گزینش می‌کند. آقای شریعتی گزینش می‌کند. می‌گوید در غرب این چیزهای خوب هست، این چیزهای بد هست، در عالم سنت ما هم این چیزهای خوب هست، این چیزهای بد هست. از هر دو عالم خوبی‌ها را می‌گیریم و بدی‌ها را رها می‌کنیم. جریان نواندیش دینی جریان تصرف در تجدد است که من از قضا علامه نائینی دوم را، یعنی نائینی مرجع را نه نائینی مجتهد را، نواندیش دینی می‌بینم. شهید صدر، شهید مطهری، علامه طباطبایی، حضرت امام، حضرت آقا، اینها را من مصداق نواندیش دینی می‌بینم. باورم این است که جریان روشنفکری دینی در ظرفیت‌های خودش برای مدیریت، چشم‌اندازی و افق‌پردازی تاریخی ما به بن بست رسیده، و الآن خودش را به یک جریان بانشاط، بامبنا و متودیک وصل می‌کند تا ضعف بن بست خودش را از طریق نشاط این

جریان، جبران کند. از نظر من روشنفکر دینی آقای بازرگان است، نواندیش دینی شهید صدر است. جریان بازرگان جریان اخذ است و جریان صدر، جریان تصرف. تفکیک این دو خیلی مهم است و در واقع دو جریان نواندیشی دینی و روشنفکری دینی را به دنبال دارد.

آقای حجاریان در کتاب از شاهد قدسی تا شاهد بازاری مسئله‌ای را مطرح می‌کند و می‌گوید حضرت امام اصلاً آن فقیهی است که آگاهانه و با تکیه بر فقه شیعی جامعه دینی ما را از سطح سنتی به سطح تجدد گذار داده است. و عرفی می‌کند از مقیاس قدسی به مقیاس عرفی. اصلاً می‌گوید فقیه دوران گذار، و عنوان می‌گذارد برایش که فقیهی است که آگاهانه جامعه ما را عرفی می‌کند و بعد مثال‌هایی می‌زند. از جمله اینکه چرا نهادی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام که رویکردش، رویکرد عرفی هست را برای حل مسئله‌های بالاترین نهادی مثل شورای نگهبان که نماد شرعیت نظام هست قرار داده، اینکه پاسخ حلی دارد سرچایش بماند. پاسخ نقضی قضیه این هست که اگر حضرت امام (ره) واقعاً با ظرفیت فقه شیعه، جامعه سنتی و قدسی ایران را عرفی و غربی می‌کند، غرب روی چه حسابی دارد با این جامعه و با این تفکر خودش را درگیر می‌کند؟ غرب باید بشکن می‌زد در مقابل حضرت امام. یک فقیهی آمده تمام سرمایه و میراث دینی و فقهی خودش را هزینه می‌کند برای اینکه جامعه قدسی و دینی خودش را عرفی بکند. همین که غرب این کار را نکرده باید بفهمیم نه کار حضرت امام (ره) آن بوده که آقای حجاریان می‌گوید و نه برداشت غربی‌ها به نظرم در مقابل حضرت امام غلط بوده است. **حقیقت:** سه تا تفاوت اصلی بین نواندیش دینی و روشنفکر دینی هست یکی این است که نواندیشان دینی سکولار نیستند و من سکولار نیستم، دوم اینکه مبنا را عقل متجددانه قرار نمی‌دهند و من هم قرار نمی‌دهم و سوم اینکه به فقه سیاسی معتقد هستند که من هم معتقد هستم.

امامی: من یک نکته آخری را عرض کنم. به نظرم اگر عنوان جلسه بایسته‌های گذار از تمدن اسلامی بود یا چگونگی زایش تمدن یا اصلاً تأملات نظری در باب تمدن، روند جلسه حاضر مطلوب بود. اما ما عنوان جلسه را «نسبت سیاست و تمدن» بیان کرده بودیم و از هر دو بزرگوار انتظار گفت‌وگوی در همین محدوده را داشتیم. البته مباحث مفیدی طرح شد که از هر دو استاد محترم تشکر می‌کنم. عرضم این است که دوست داشتیم هر دو بزرگوار روی نسبت این سیاست و تمدن صحبت کنند و اینکه این سیاست چگونه ختم به تمدن می‌شود؟ آیا اساساً تمدن اسلامی بر گرده سیاست اسلامی حرکت می‌کند یا نه، تمدن در دل فرهنگ اسلامی خودبه‌خود زاده می‌شود و ربطی به سیاست ندارد؟



آقای حجاریان در کتاب از شاهد قدسی تا شاهد بازاری می‌گوید حضرت امام اصلاً فقیهی است که آگاهانه و با تکیه بر فقه شیعی جامعه ما را از سطح سنتی به تجدد گذار داده است.

برای اینکه کمی مبحث جلسه در محدوده عنوان مجلس طرح شود، نکاتی را درخور این مبحث عرضه می‌دارم.

سیاست رکن اصلی تمدن زایی:

مقدمتاً عرض کنم که سیاست، رکن اصلی تمدن زایی است. آیا تمدنی را سراغ داریم که بدون اعمال قدرت و بدون یک نظام سیاسی کارآمد محقق شده باشد؟ همه تمدن‌هایی که ویژگی تمدن بودن را دارند، لزوماً از مجرای یک نظام سیاسی کارآمد سیاست‌گذاری شده‌اند و محقق گشته‌اند. اگر به تاریخ گذشته تشیع نگاه کنیم، دقیقاً در موقعیت‌هایی که حاکمان و سیاست‌مداران جامعه، به سوی تشیع گرایش یافته‌اند، فقهای شیعه فرصت بیشتری برای تألیف کتب و رشد و توسعه اندیشه و تفکر شیعی داشته‌اند.

تأثیر سیاست آل بویه بر تمدن زایی:

در دولت آل بویه ما اولین ظهورات تمدنی شیعه را در عصر غیبت به چشم می‌بینیم. حاکمیت آل بویه در این دوران و سیاست‌های بی‌طرفانه و مناسب آن‌ها با اوضاع و شرایط، مجال مساعدی برای رشد شیعه فراهم ساخت. در این دوران نسل جدیدی از فقیهان و متکلمان شیعه پدید آمد که سازندگان گفتمان غالب این دوره‌اند؛ از شخصیت‌های برجسته آنان می‌توان از شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی نام برد. در دوران آل بویه، به سبب نزدیکی سلاطین شیعه به فقیهان، فقه شیعه در ابعاد گوناگون شکوفا شد. در حوزه اجتماع نیز ما ظهورات تمدنی مهمی را رقم زده‌ایم. دوران آل بویه، دوران سر برآوردن دانشمندان در علوم مختلف و نیز توسعه کتابخانه‌ها و تألیف کتاب است.

این موضوع در وهله اول، ارتباط مستقیم با حاکمان آل بویه داشت؛ زیرا برخی از آنان، خود از اهل دانش و یا دوست‌دار آن بودند. حضور فعال و گسترده دانشمندان بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری در دربار آل بویه و فراهم کردن امکانات علمی و رفاهی برای آنان، نشان‌دهنده نقش مهم این خاندان در تمدن اسلامی در آن دوران است. دانشمندی که در این دوره در دولت آل بویه حضور دارند، انسان‌های اثرگذار و مهمی در تاریخ شیعی و اسلامی هستند. تعدادی از آنان، مناصب وزارت، قضاوت، دبیری و منصب‌های دیگری داشته‌اند؛ مانند ابوالفضل بن عمید، وزیر رکن‌الدوله، که مسکویه از مراتب فضل و دانش او بسیار سخن گفته است یا مثلاً صاحب بن عباد، وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله، ابوالسحاق ابراهیم بن هلال صابی، دبیر عضدالدوله، قاضی تنوخی، سید مرتضی، نقیب طالبیان، و ابوعلی مسکویه رازی، خازن عضدالدوله و ابن ماکولا (ملقب به یمین‌الدوله و وزیر جلال‌الدوله). وجود این افراد سرشناس در دولت آل بویه، اهمیت سیاست آن دوران در شکوفایی تمدن اسلامی را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، عصر آل بویه، عصر کتاب و کتابخانه بود. حجم عظیمی از کتاب‌هایی که در علوم و فنون گوناگون (اعم از: فقه، تفسیر، حدیث، تاریخ، جغرافی، ریاضی، نجوم، طب، فلسفه، کلام، شعر، لغت و...) به رشته تحریر درآمده شکوفایی تمدنی ایران را نشان می‌دهد. در سال ۳۸۳، اولین «دارالعلم» که مشابه مدارس نظامیه بغداد بود، به همت شاپور، فرزند اردشیر، وزیر بهاء‌الدوله، تأسیس شد و آن را با کتابخانه بزرگی که داشت، وقف علاقمندان کسب دانش کرد. این دارالعلم، دارای صد نسخه قرآن خوشخط و ده هزار و چهارصد مجلد کتاب بود که بیشتر به خط مؤلف، نوشته شده بود.

این فعالیت‌ها و خدمات فرهنگی، همگی در سایه سیاست‌ها و حمایت‌های امرای آل بویه به انجام رسید و سبب رونق دانش شد. در کتاب تجارب‌الأمم، ج ۶، ص ۴۸۱-۴۸۲ آمده که مسکویه در این زمینه می‌گوید: «دانش‌های مرده، زنده شد، مردان آن - که پراکنده بودند - گرد آمدند، جوانان به آموختن، و پیران به آموزش دادن پرداختند، ذوق‌ها به جوش آمد، بازار کساد دانش، رونق گرفت و هزینه سنگین این کارها، همه از بیت‌المال پرداخت می‌شد». حتی در حوزه اجتماعی هم امنیت و آبادانی قابل توجهی توسط آل بویه ایجاد شد که خود این شرایط، سبب شکوفایی استعدادها و زمینه جولان علمی علمای شیعه شد. عرضم این بود که سیاست‌گذار است که تمدن را به شکوفایی می‌رساند.

تأثیر سیاست مغول بر تمدن زایی:

در عصر مغول، وقتی خلافت بغداد ساقط شد، در رقابت شیعه، سنی و مسیحیت، شیعیان پیروز می‌شوند و برخی از شاهان مغول و بیشتر اطرافیان ایشان را شیعه می‌کنند. نمونه‌اش علامه حلی است که از حله می‌آید و چهار سال در رکاب شاه مغول، اولجایتو خان، قرار می‌گیرد و او را شیعه می‌کند. شاه مغول پس از تشیع، اسم خویش را سلطان محمد خدابنده می‌گذارد. علامه حلی به دلیل اینکه هم‌رکاب سلطان محمد خدابنده شده، تدریس خود را بسیار می‌کند تا شاگردانش را تربیت کند و از سوی دیگر، مراقب شاه باشد. در واقع علامه چه در شهر سلطانیه و چه در مسافرت‌ها به دیگر شهرهای ایران پیوسته ملازم با سلطان بود. به پیشنهاد او، سلطان محمد خدابنده دستور داد مدرسه سیاری را از خیمه و چادر، دارای حجره و مدرس آماده کنند تا با کاروان حمل‌گردد و در هر منزلی که کاروان رحل

اقامت کرد خیمه مدرسه در بالاترین و بهترین نقطه منزل برپا شود. این شاید اولین مدرسه سیار در جهان اسلام باشد.

در این دوران هم می‌توان گفت که تا حدی شکوفایی تمدنی داریم. البته تمدنی که منتسب به مبانی شیعه باشد، کمتر دیده می‌شود، بلکه در این دوره، آثاری از مسلمین برجای مانده و زمینه‌های مناسبی برای ظهور تمدن شیعی صفویه فراهم می‌شود. مثلاً در این دوران، تاج‌محل در هند که یکی از عجایب هفتگانه جهان است، به دست مغولان ساخته شده. بسیاری از مساجد موجود در ایران، بناهای مذهبی و امام‌زادگان و... ساخته دست مغولان شیعه شده است. خواجه نصیرالدین طوسی در رکاب هولاکوخان قرار دارد. فخرالمحققین در این دوران مورد حمایت مغولان است. شکوفایی تمدن اسلامی در عصر صفویه خیلی عمیق‌تر و قابل توجه‌تر است.

تأثیر سیاست صفویه بر تمدن زایی:

در عصر صفویه، یک تعامل کاملاً بدیع و جالب میان عالمان صفوی و شاهان می‌بینیم. در این تعامل، عالم صفوی هیچ‌گونه خصوعی در برابر شاه ندارد و برعکس، شاهان هستند که در برابر عالمان و فقیهان شیعه خاضع شده‌اند. فقیه اذن به حکومت داده و در این تعامل، یک شکوفایی فرهنگی و تمدنی به چشم می‌خورد. مجامع عظیم حدیثی، فقهی، فلسفی و عرفانی که در این دوران نوشته شده مانند کتاب شریف بحارالانوار و آثار گسترده علامه مجلسی، کتاب وسائل‌الشیعه که توسط شیخ حر عاملی نوشته شد و اسفار ملاصدرا، نمونه‌ای از ظهورات عظیم علمی در عصر صفویه است. معماری بی‌نظیری که در عصر صفویه دیده می‌شود. چگونگی سیاست خارجی و



اگر حضرت امام واقعاً با ظرفیت

فقه شیعه، جامعه سنتی و قدسی

ایران را غربی می‌کند، غرب روی

چه حسابی با این جامعه و با

تفکر خودش را درگیر می‌کند؟

غرب باید بشکن بزند در مقابل

حضرت امام!

روابط داخلی میان نهادها، مساجد، حسینیه‌ها، حرم‌های اهل بیت (ع) که در این دوران بازسازی می‌شوند و به شکلی که امروزه می‌بینیم، در می‌آیند. نظریه ولایت فقیه که به صورت مستقل مورد گفت‌وگوی میان عالمان شیعه قرار می‌گیرد و تئوری سیاسی شیعه از آن استخراج می‌شود، رسائل تنبأکیه، رساله‌هایی که در باب امر به معروف و نهی از منکر نوشته شد، رساله‌هایی که در باب صوفیه نوشته شد و... همگی حکایت از یک تمدن شکوفا دارد. شکوفایی اقتصادی، امنیت، شکوفایی سیاسی، رشد فرهنگ اجتماعی و ایجاد مدارس علمیه گسترده در شهرها و دعوت از علمای شیعه دیگر بلاد برای حضور در ایران، زمینه‌ساز تحول فرهنگی ایران شد. پس در مقطعی از تاریخ که تشیع امکان رشد و تحول پیدا کرده، مقطعی است که حاکمیت سیاسی به تشیع گرایش یافته و امکان‌های اجتماعی و سیاسی مناسبی در اختیار او قرار داده است.

نقش سیاست و سیاست‌مدار در تمدن‌سازی:

اگر تمدن را سرریز فرهنگ و تفکر در حوزه عینیت ببینیم، این ورود فرهنگ و تفکر به حوزه عینیت، سیاست و سیاست‌مدار می‌تواند نقش مهمی در این مرحله ایفا کند. در واقع سیاست‌مدار است که با سیاست‌گذاری مناسب و طرح‌اندازی حرکت پیشرفت اجتماعی، باید گونه‌ای نقشه راه ارائه کند که فرهنگ مطلوبش، در مناسب‌ترین وجه و در بهترین شرایط وارد حوزه عینیت گردد.

در ادبیات عرفان اسلامی، سیاست به معنای تربیت و تیمار است و سیاست‌مدار مربی جامعه است. و اگر قرار است جامعه را تربیت کند، لزوماً باید به گونه‌ای اعمال قدرت کند که جامعه رشد کند، این در ادبیات عرفانی ماست. در واقع سیاست به معنای علم مطالعه قدرت نیست، سیاست اسلامی، علم اداره و تربیت تکاملی جامعه است. خوب اگر هر حاکم و سیاست‌مداری بخواهد اعمال قدرت و زور کند و قوانین الزام‌آوری را برای عمل فردی و اجتماعی آدمیان تنظیم کند، نیازمند یک نظام حقوقی منظم و تکامل یافته است. یعنی سیاست و زور از مجرای حقوق اعمال می‌شود؛ یعنی در قواعد و بایسته‌های حقوقی. یعنی سیاست نمی‌تواند در جامعه خارج از باید و نباید اعمال قدرت بکند. اما آن چیزی که در انتهای بحث عرض کنم اینکه سیاست، اگر بخواهد جامعه را تربیت کند چگونه باید تربیت کند که هم صورت تمدنی بدهد و هم بتواند جامعه را رشد بدهد؟ یعنی چگونه یک سیاست‌مدار در قالب قوانین حقوقی به رشد و تیمار جامعه می‌پردازد؟ مگر می‌شود با زور کسی را تربیت کرد؟

تحمیل‌گری تمدن‌ها:

تمدن‌ها تحمیل‌گردند و کمتر اجازه آزادی عمل به انسان‌ها می‌دهند. مثلاً فرض کنید کسی الآن خارج از نظام آموزشی حوزه و دانشگاه حرکت کند، حتی اگر درس بخواند و محقق باشد و اهل مطالعه و تدریس، باز هم او را ارج نمی‌نهند و جایی راهش نمی‌دهند، هیئت علمی‌اش نمی‌کنند، اجازه سخنرانی به او نمی‌دهند، در دانشگاه و حوزه راهش نمی‌دهند، جلسه تدریس به او نمی‌دهند. چرا؟ چون تمدنی حاکم است که محدوده عمل شما را مشخص کرده. شما الآن نمی‌توانید ساعت هشت شب بخوابید. کمتر آدمی می‌تواند شب با غروب خورشید شام بخورد و بخوابد. چرا؟ چون تمدنی آمده که برق آورده، تلویزیونی هست، فیلمی هست، شما تا ۱۲ باید بیدار باشید. این تمدن‌ها تحمیل‌گردند. انسان‌ها هم احساس فشار نمی‌کنند. یعنی انسان‌ها هم در این تمدن حرکت می‌کنند، ولی هیچ احساس جبری نمی‌کنند. نکته‌ای که هست اینکه اگر یک فرهنگ صورت تمدنی به خود بگیرد و در قالب قوانین الزام‌آوری در جامعه مرسوم و عادی شود، مردمان احساس فشار نخواهند کرد و به همین ترتیب است که امکان رشد و گمراهی وجود دارد. یعنی یک حاکم با ایجاد یک نظام حقوقی کارآمد و تنظیم ابعاد مختلف نظام اجتماعی، جامعه را در جهت مطلوب خویش حرکت می‌دهد و مردم و توده‌های انسانی هم احساس فشار و اجبار ندارند. امروز کسی نیست که بگوید من احساس جبر می‌کنم که دولت اجازه نمی‌دهد من عریان از خانه خارج شوم. اتفاقاً یک اشکالی که غربی‌ها در بحث حقوق بشر به جمهوری اسلامی می‌کنند این است که چرا در ایران، مثلاً هم‌جنس‌بازی ممنوع است و رواج ندارد. مردم در برابر این نبود هم‌جنس‌بازی در ایران احساس فشار نمی‌کنند.

چون فرهنگ جامعه اساساً با این گره نخورده.

نقش سیاست و سیاست‌مداران در مقابل تحمیل‌گری تمدن‌ها:

اگر تمدن‌ها تحمیل‌گردند، سیاست‌مدار جامعه باید چه کار کند؟ اصول و قواعدی را ترسیم کند که هرچند در ذات خویش قانون است و اجبار و الزام ایجاد می‌کند، اما با اجتماعی شدن این قواعد، مردمان در جهت مورد نظر حاکم حرکت می‌کنند و احساس اجباری هم ندارند. فرض کنید بگویند ادارات یک ساعت بعد از نماز صبح کار خودشان را شروع کنند. انسان‌ها مجبورند برای اینکه حقوق بگیرند بین الطلوعین بیدار شوند. حتی اگر نماز هم نخوانند از برکات تکوینی آن زمان استفاده کنند و به تدریج این عادت مردم می‌شود که سحر بلند شوند، زود هم بخوابند. مجبور هم هست زود بخوابد. شب نشینی‌اش کمتر می‌شود. حتی وقت نماز ظهر و عصر و اینها هم آزادتر است. یعنی شاید قبل از نماز ظهر هم ساعت کاری او تمام شود و فرصت بهتری برای عبادت داشته باشد. خوب این نگاه، یک گونه سیاست‌گذاری است و گونه‌ای از تحمیل‌گری را به دنبال خود دارد. این یک گونه تحمیل‌گری است که نه به صورت شفاف و پلیسی، بلکه به صورت ناخودآگاه برای جامعه ایجاد می‌شود.

سیاست‌مدار می‌تواند قواعدی را وضع کند که این قواعد سبب تربیت شود. ببینید در نقل‌های تاریخی هست که مسلمان‌ها در مقابله با دشمن می‌گویند: یک شب بیتوته کرده بودیم از خواب بیدار شدیم، دیدیم مسلمان‌هایی که نماز شب می‌خوانند از دهان‌شان نور خارج می‌شود. حالا ببینید کی بالاتر است؟ آن که نور را دیده یا آن که نور از دهانش خارج شده. نشان می‌دهد در صدر اسلام همه جامعه رشد کرده است. یک

تاریخی در صدر اسلام باز شده که این تاریخ و فرهنگ با سیاست‌گذاری شخص شخیص نبی اکرم (ص) برای جامعه، موجب رشد همگانی شده است. در انقلاب اسلامی هم به نظر می‌رسد این رشد همگانی اتفاق افتاده است. انقلاب، مردم را متوجه عالم غیب نمود و حتی تفکر ایشان را عمیق‌تر کرد. هیچ مردمی در جهان مثل ایرانیان سیاسی و اهل تفکر نیستند. ایرانیان به برکت انقلاب اسلامی درک بهتری از دین اسلام پیدا کرده‌اند و هم در مسائل سیاسی و اجتماعی باهوش گشته‌اند. این یک رشد جمعی است که با یک تحول سیاسی رقم خورده است. الآن ساعت ۹ شب است و از ساعت ۳ تا حالا جلسه بودید و اینکه گوش‌ها برای بحث‌های علمی باز شود، گرایش‌های قلبی به سمت خوبی‌ها برود یا نرود یا حتی مخالف انقلاب اسلامی هم به دنبال مطالعه و پاسخ علمی باشد، گفت‌وگو کند و گعده‌های علمی داشته باشد، نشان از رشد جمعی ما دارد. باب خیلی مباحث اگر این‌گونه باز شود نشان می‌دهد یک رشد اجتماعی اتفاق افتاده. این رشد اجتماعی لزوماً از معبر سیاست می‌تواند پررنگ شود.

این اعمال قدرت که از آن سخن گفتم، بی‌شک در یک نظام حقوقی صورت می‌گیرد. یعنی یک بایسته‌هایی برای شما ایجاد می‌کند که در این بایسته‌های مجبور هستی. شما الآن نمی‌توانی از غیر از این در خارج شوی. اما هیچ‌کس هم احساس اجبار نمی‌کند. شما دوست ندارید که از دیوار رد شوید. اگر هم هوس کنید نمی‌توانید چون ساختار اینجا این است. سیاست‌مدار باید یک بستری بچیند که عمل دینی و زندگی دینی در آن ممکن‌تر شود. در تمدن اسلامی سیاست‌مدار به‌گونه‌ای جامعه‌سازی می‌کند که انگار مؤمن در همه شئونش در سرپایینی حرکت

می‌کند. مؤمن در تمدن مادی و تمدن غربی، به دشواری سلوک دینی دارد. دین‌داری در آن مشکل‌تر است. دست‌کم در تمدن موجود غرب این مسئله واضح است. حالا من نمی‌خواهم نقد بزنم روی دیدگاه‌ها. حتی در نگاهی که ممکن است بگوییم خوبی‌هایی در تمدن غرب هم باشد، الآن در تمدن موجود دین‌داری سخت است. مثل مسیر سربالایی است.

نقش فقه سیاسی در تمدن‌سازی:

سیاست‌گذار دینی، وقتی به دنبال تحقق اهداف شریعت است و سعی می‌کند که هرچه بهتر قوانین اسلامی محقق شود، نظام اجتماعی را به‌گونه‌ای طراحی می‌کند که امکان بیشتری برای تحقق و ظهور خوبی‌ها وجود داشته باشد. اینکه طراحی بر عهده کیست و مسیر حرکت را چه سطحی از معرفت دینی باید عرضه کند، به نظرم فقه است. فقه و اجتهاد است که نقشه حرکت را به دست می‌دهد و انتظار اصلی برای رشد و سلوک اجتماعی، از فقه سیاسی و فقه حکومتی است که همه دوستان حاضر در جلسه به آن اشاره کردند. در تمدن اسلامی، این ورود قدرت و اعمال قدرت در جامعه لزوماً از معبر باید و نبایدهای رفتاری است که این باید و نبایدها را فقه شیعه مشخص می‌کند. نظام اجتهادی شیعه به خصوص پس از انقلاب اسلامی، باید اولاً، تفکر اجتماعی خودش را بسط دهد و از سوی دیگر، از مسند قدرت سیاسی، به سلوک جمعی و رفتارهای اجتماعی انسان‌ها دقت کند و پس از آن طرح عملی ارائه نماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ■

پاورقی

۲. رئیس مؤسسه

آموزشی-پژوهشی

مطالعات تمدن

اسلامی.

۳. عضو هیئت علمی

دانشگاه مفید (قم).

۴. عضو هیئت علمی

دانشگاه باقرالعلوم (ع).

رئیس مؤسسه مطالعات

و تحقیقات اسلامی

فتوح اندیشه (قم).

۵. گفتنی است بحث

دکتر ره‌دار در صفحات

پیشین، درباره پست

مدرن بوده، نه مدرن؛

از این رو تذکر کمتر

حقیقت بجا نیست.